



عکس: میلاد برق تیاری
مؤسسه شبکه عصر تراکتش



عصر تراکتش



۱۱۰

ASAE TARAHDONESH.IR

ماهنامه اختصاصی مدیران
فناوری های مالی ایران

گفت و گو با فرهاد نیلی، فرشاد فاطمی و سیدولی اله فاطمی اردکانی
درباره سالی که اقتصاد کشور ایستاد

اقتصاد روی تردمیل



رضا قربانی
مدیر پنل



سال ۱۴۰۴ را می‌توان سالی دانست که اقتصاد ایران بیش از هر زمان دیگری تفاوت میان «بزرگ شدن عددها» و «بزرگ شدن واقعی اقتصاد» را تجربه کرد. در میزگرد پایان سال ماهنامه عصر تراکنش، سه نگاه متفاوت اما همگرا کنار هم قرار گرفت: روایت کلان از توقف رشد، روایت نهادی از محدودیت سرمایه‌گذاری، و روایت فناورانه از اجبار به بهره‌وری. دکتر فرهاد نیلی، اقتصاددان، با تفکیک اقتصاد به دو لایه واقعی و اسمی توضیح می‌دهد چرا افزایش حجم تراکنش‌ها و رونق ظاهری مالی لزوماً نشانه بهبود رفاه نیست؛ دکتر فرشاد فاطمی، اقتصاددان، نشان می‌دهد بدون سرمایه‌گذاری و ثبات، صنعت مالی سقف پرواز محدودی دارد و بیشتر نقش «سپر توری» بازی می‌کند تا موتور تولید؛ و دکتر سیدولیا اله فاطمی اردکانی، بنیان‌گذار گروه توسن، تأکید می‌کند در اقتصادی نزدیک به بازی جمع صفر، تنها راه نجات، فناوری و کاهش ناکارایی است. این گفت‌وگو از تب‌های دارایی و نقش رمزارز و طلا آغاز می‌شود، به مسئله رگولاتوری و سندباکس می‌رسد و در نهایت به پرسش اصلی ختم می‌شود: آیا فین‌تک و هوش مصنوعی می‌توانند در اقتصادی کم‌رشد، ارزش واقعی بسازند یا فقط سرعت گردش همان منابع محدود را بالا می‌برند؟



در ابتدا تصویری از وضعیت کلان اقتصاد ایران در سال ۱۴۰۴ ارائه فرمایید. اگر این سال را از منظر ثبات مالی توصیف کنیم، آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
فرهاد نیلی: اگر اجازه بدهید، اول یک چهارچوب تحلیل ارائه بدهم تا بعد درباره ۱۴۰۴ حرفمان روی ریل باشد. در اقتصاد کلان یکسری مبانی داریم که با آنها پدیده‌های کلان را در دو لایه تحلیل می‌کنیم: لایه بخش واقعی و لایه بخش اسمی. بخش واقعی همان جایی است که کالاها و خدمات تولید می‌شوند و وقتی می‌خواهیم ببینیم «اقتصاد واقعاً چقدر بزرگ است»، با قیمت‌های ثابت اندازه می‌گیریم. خروجی این نگاه می‌شود تولید ناخالص داخلی واقعی؛ همان چیزی که نشان می‌دهد «نبض اقتصاد» در تولید و فعالیت واقعی با چه ضرب‌آهنگی می‌تپد. این شاخص به‌نوعی اندازه زمین بازی اقتصاد را تعریف می‌کند: شما با چه مترژی طرفید، زمین‌تان چقدر جا دارد، و در این زمین چه بازی‌هایی ممکن است.

در مقابل، بخش اسمی را داریم که انواع شاخص‌های قیمت، مانند شاخص قیمت مصرف‌کننده و سایر شاخص‌های قیمتی در قالب ضریب انبساط، آن را با بخش واقعی مرتبط می‌کنند. این بخش در حقیقت همان «جرم اولیه» را منبسط می‌کند و به اقتصاد «حجم ظاهری» می‌دهد. می‌توان برای توضیح این دوگانه از یک مفهوم فیزیکی استفاده کرد: وقتی ماده از جامد به مایع و گاز تغییر وضعیت بدهد، تعداد مولکول‌ها زیاد نمی‌شوند، اما فاصله مولکول‌ها بیشتر می‌شود. لذا حجم بالا می‌رود بی‌آنکه جرم تغییر کند. پس باید همزمان حواس‌مان به دو چیز باشد: جرم اقتصاد و حجم اقتصاد.

حالا با این چهارچوب بیاییم سراغ ایران در سال ۱۴۰۴. واقعیت این است که اقتصاد ایران در رشد واقعی، بنا به دلایلی که بحث مفصل خودش را می‌خواهد، عملاً وارد کانال نزدیک صفر شده است. رشد بلندمدتی که زمانی در حوالی سه تا چهار درصد بود، از نیمه دهه ۱۳۹۰ آرام‌آرام افت کرد و به کریدور نزدیک صفر رسید. معنایش خیلی روشن است: رشد درآمد سرانه متوقف می‌شود. جرم اقتصاد، چه با قیمت‌های ثابت داخلی و چه وقتی به ارز تبدیلش کنیم، دیگر رشد ماندگار و معناداری ندارد و نوسان‌هایش هم عمدتاً محدود است؛ هر افزایش مقطعی هم بیشتر از مسیر امکان فروش نفت آمده است. یعنی اگر دیپلماسی و ظرفیت فروش نفت بهتر شده، یک تکان‌هایی خورده‌ایم؛ اما در صنعت، کشاورزی و خدمات، داستان رشد پایدار و عمیق و خیلی کم‌رنگ بوده است.

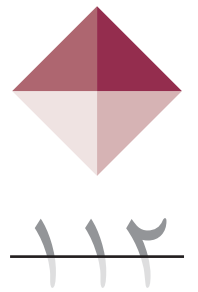
در چنین وضعی، زمین بازی محدود می‌شود. بگذارید از یک تمثیل استفاده کنم: فرض کنید شما به یک معمار می‌گویید برای یک واحد سه‌خوابه با اتاق‌های ۲۴ متری و آشپزخانه بزرگ طراحی کن. معمار می‌گوید مساحت زمین چقدر است؟ شما می‌گویید ۸۰ متر، آن هم آپارتمان با مشاعات. طبیعی است در این صورت خواسته‌های شما عملی نیستند و باید تعدیل شوند. در این تمثیل، مترژ زمین همان GDP واقعی است.

عصر تراکنش

میزگرد

اسفند ۱۴۰۴

سال نهم
شماره صد و دوم



با این حال، صنعت مالی هنوز می تواند کاری انجام دهد: می تواند منابع را از بخش های کم بازده به پربازده منتقل کند و تا حدی بازی را از حالت جمع صفر بیرون بیاورد. اما دامنه اش محدود است. این یک نکته مهم است چون بعضی وقت ها از صنعت مالی انتظار می رود خودش موتور رشد شود، در حالی که موتور رشد بدون سرمایه گذاری و بدون ثبات کلان روشن نمی شود.

وقتی این مترژ محدود می شود، خیلی از بازی ها تبدیل می شود به بازی جمع صفر: اگر یک بخش جلو برود، بخش دیگری عقب می نشیند. در صنعت مالی هم همین طور است. این خبر خوب نیست.

اما یک نکته مثبت هم در دلش هست: اقتصاد ایران ناکارتر از آن است که فکر می کنیم. سوء تخصیص منابع، ناکارایی های مدیریتی، کژگزینی و... زیاد است. این یعنی صنعت مالی در سطح خرد ظرفیت های فراوانی برای افزایش رفاه اجتماعی از طریق کاهش ناکارایی ها و اصلاح تخصیص منابع از محل ارتقای بهره وری دارد. یعنی حتی وقتی جرم اقتصاد رشد نمی کند، مأموریت صنعت مالی می تواند این باشد که اتلاف را کم کند و منابع را بهتر بنشانند.

مشکل اینجاست که مردم چیزی که «می بینند» عمدتاً بخش واقعی نیست؛ مردم با بخش اسمی زندگی می کنند. بخش واقعی یک تجرید تحلیلی است، اما در بخش اسمی، مردم «بالا رفتن قیمت ها»، «زیاد شدن خرید و فروش»، «تند شدن گردش پول» و «بزرگ شدن عدد معاملات» را لمس می کنند. وقتی تورم مثلاً حوالی ۵۰ درصد است، اقتصاد به لحاظ اسمی رشد می کند؛ ولی این رشد ماهیتاً بادکنکی است.

همین بخش اسمی، ضرب آهنگ صنعت مالی را هم تند می کند. سرعت تراکنش ها بالا می رود و بخش مهمی از آن ناشی از بی ثباتی است. سیاست گذار هم چون در حوزه واقعی دستش بسته است، عمدتاً در حوزه اسمی مداخله می کند: از برخی می گیرد و به برخی می دهد، مجوز را گزینشی می دهد، امتیاز خلق می کند. این مداخله ها آربیتراژ می سازند: فرصت هایی برای گروهی که به اطلاعات نهانی دسترسی دارند خلق می شود. در اقتصادهای جا افتاده، استفاده از اطلاعات نهانی جرم است؛ اما در اینجا بهره برداری از فرصت های رانت آلود جرم انگاری نشده است.

آمارهای شاپرک نشان می دهند حجم نقدینگی جابه جا شده روزانه بسیار بالاست. این برای بانک ها منابع ارزان فراهم می کند؛ هزینه تجهیز منابع از این مسیر پایین می آید و اگر قرار بود صرفاً با سازوکار سنتی سپرده پذیری تجهیز کنند، هزینه شان بیشتر می شد. از این جهت صنعت پرداخت رونق می گیرد چون این حجم عظیم تراکنش را مدیریت می کند. پس باز می رسیم به همان مثال مولکول ها: تعداد مولکول ها زیاد نشده، اما فاصله ها و حجم اسمی بالا رفته و با سرعت هم بالا می رود. جمع بندی من از ۱۴۰۴ این است: در سطح کلان بخش مالی به مرزهای ساختاری خورده؛ بانک های بزرگ با دارایی های منجمد، نسبت بدهی های بالا و محدودیت های متعدد؛ پس توان ارزش آفرینی در سطح کلان محدود شده؛ اما در سطح خرد بازیگران چابک تر مثل فین تک ها می توانند از مسیر کاهش ناکارایی و بهبود تصمیم گیری ارزش خلق کنند.

برای سال ۱۴۰۵ هم اگر بخواهیم واقع بینانه نگاه کنیم، باید همین دو لایه را جدا کنیم: یک لایه اینکه آیا «زمین بازی واقعی» گشایش پیدا می کند یا نه؛ و لایه دیگر اینکه در «بخش اسمی» چه ظرفیت مانوری وجود دارد؟ چون در بخش واقعی محدودیت های زیست محیطی، مالی، سیاسی، اجتماعی و مهاجرت به مرزهای سخت رسیده اند؛ اما در بخش نامینال هنوز می توان تحولاتی رقم زد؛ هرچند اگر به بهره وری وصل نشود، دوباره به بادکنک عددها تبدیل می شود.

فرشاد فاطمی: من با چهارچوب دولایه ای آقای دکتر نیلی موافقم. اضافه می کنم که وقتی درباره اثر صنعت مالی بر بخش واقعی حرف می زنیم، باید یک نکته کلیدی را روشن کنیم: صنعت مالی می تواند تراکنش را تسهیل کند، تخصیص منابع را بهتر کند و هزینه مبادله را پایین بیاورد؛ بنابراین در اصل، قابلیت اثرگذاری بر بخش واقعی را دارد. اما سؤال این است که بخش واقعی اقتصاد ایران در ۱۴۰۴ چقدر امکان بزرگ تر شدن دارد؟

واقعیت این است که بخش واقعی ما از یک جای دیگر لنگر شده. فقط رشد نزدیک صفر نیست؛ ما با یک نشانه مهم تر هم روبه رو هستیم: ضعف مزمن سرمایه گذاری. یعنی در یک دوره طولانی، میزان سرمایه گذاری جایگزین کمتر از استهلاک بوده و اقتصاد به جای اینکه ظرفیت بسازد، بخشی از ظرفیتش را از دست داده یا در سطح پایین تثبیت شده است. در چنین شرایطی حتی اگر صنعت مالی خیلی هم خوب کار کند، سقف پرواز پایین است؛ وقتی سقف پرواز پایین باشد، صنعت مالی هم در نقطه ای از رشد می ایستد.

اگر به یکی دو سال اخیر نگاه کنیم، رشد بخش مالی در ایران در جاهایی اتفاق افتاده که ریشه اش نگرانی مردم از تورم یا عدم قطعیت بوده. یعنی مردم برای حفظ ارزش دارایی

از نگهداری پول نقد فاصله گرفتند و به سمت طلا، نقره یا بیت کوین رفتند. در این معنا، صنعت مالی کمک کرده مردم ریسک توری را مدیریت کنند. همین را می توانیم در تب های دارایی ببینیم: یک دوره بورس، یک دوره رمزارز، حالا طلا و حتی سرایت به فلزات دیگر. اینها بیشتر «پناهگاه» هستند تا «موتور تولید».

حوزه دیگری که رشد کرده، تأمین اعتبار مصرف کننده است؛ چیزی که قبل تر در ایران خیلی توسعه یافته نبود. در مدل های BNPL و اعتباری، بعضی بازیگران فضای جدیدی ساختند اما همین هم به دلیل نبود «بازار اعتبار» عمیق، محدود است. اگر بازار اعتبار توسعه نداشته باشد، تأمین مالی درست مقیاس نمی گیرد و ریسک ها هم به شکل درستی قیمت گذاری نمی شود.

پس من اگر بخواهم ۱۴۰۴ را توصیف کنم، می گویم: صنعت مالی در ایران همزمان دو نقش بازی کرده است؛ یک نقش دفاعی برای مردم (مدیریت ریسک توری و بی ثباتی) و یک نقش کارکردی (تسهیل تراکنش و جابه جایی منابع) اما نقش رشد آفرین آن به سقف اقتصاد واقعی می خورد. تا زمانی که منابع کل اقتصاد، سرمایه قابل سرمایه گذاری، نیروی کار فعال، دانش و فناوری، با محدودیت های جدی مواجه اند، ارزش افزوده ای که صنعت مالی می تواند در سطح کل اقتصاد بسازد، محدود می ماند.

اگر این محدودیت ها برداشته شود، یعنی ثبات کلان بهبود یابد، سرمایه گذاری از وضعیت منفی خارج شود و افق تصمیم گیری بلندمدت تر شود، آن وقت همین صنعت مالی می تواند خیلی بیشتر از امروز به رشد واقعی کمک کند.

سیدولی اله فاطمی اردکانی: من می خواهم پاسخ را از زاویه ای شروع کنم که شاید معمولاً در بحث اقتصاد کلان کمتر دیده می شود: فناوری. البته با چاشنی شوخی: خوشحالم اقتصاد کلان به جایی رسیده که ناچار شده به فناوری توجه کند! سال ها این حس وجود داشت که برخی اقتصاددانان کلان تصور می کنند با نظریه ها می شود همه مسیر توسعه را طراحی کرد، در حالی که بدون ابزار اجرا، بدون داده و بدون فناوری، نظریه ها تبدیل به دستورالعمل های کاغذی می شود.

نکته اولی که از صحبت های دو بزرگوار می گیرم این است که باید بپذیریم اقتصاد ما خیلی جاها به بازی جمع صفر نزدیک شده. این واقعیت تلخ است چون وقتی رشد نیست، هر اقدام جدید فشار را جای دیگری می اندازد. اما اگر هدف اقتصاد را رفاه و کیفیت زندگی مردم بدانیم، ما چاره ای نداریم جز اینکه روی اثربخشی و بهره وری تمرکز کنیم و دقیقاً اینجاست که فناوری تبدیل به ابزار اصلی می شود.

در اقتصادی که جرم ثابت است، تنها راه بهتر کردن رفاه این است که همان منابع را هوشمندانه تر مصرف کنیم. اگر این اتفاق نیفتد، همان منابع هم بدتر و ناکارتر مصرف می شوند. اجازه بدهید یک مثال مشخص بزنم: من در جلسه ای با مسئولان



سیدولی اله فاطمی اردکانی



فرشاد فاطمی



بیمه سلامت شنیدم هزینه ماهانه‌شان از حدود ۴ همت در سال گذشته به حدود ۱۰ همت در سال جاری رسیده. افزایش هزینه الزاماً به معنای افزایش کیفیت خدمات نیست. خیلی وقت‌ها این افزایش هزینه به معنای بد هزینه کردن است: «زمان درست، خدمت درست» رعایت نمی‌شود، آزمون‌ها و خدمات در زمان نامناسب یا به شکل غیرضروری ارائه می‌شود، منابع به جای پیشگیری به درمان دیر هنگام می‌رود، داده‌ها درست استفاده نمی‌شود. در چنین جاهایی، رویکردهای پلتفرمی و ابزارهایی مثل هوش مصنوعی اهمیت پیدا می‌کند. من معمولاً می‌گویم اگر ضرورت به کارگیری هوش مصنوعی در جهان ۱۰ باشد، در ایران ۱۵ است؛ چون در اقتصاد با رشد نزدیک صفر، راهی جز بهره‌وری نداریم. ما اگر پیشگیری و تصمیم‌گیری داده‌محور را جدی بگیریم، می‌توانیم بخشی از هزینه‌ها را کاهش دهیم و هم‌زمان کیفیت را بالا ببریم.

پس اگر از من بپرسید کدام روند اقتصادی ۱۴۰۴ بیشترین اثر را بر صنعت مالی گذاشته، می‌گویم: «اجبار به بهره‌وری». چون وقتی رشد واقعی محدود است، سیستم مجبور می‌شود دنبال راهی برای بهتر کار کردن بگردد. اینجا فناوری یک فرصت کم‌نظیر برای فین‌تک‌ها و شرکت‌های فناوری است؛ به خصوص آنهایی که صرفاً واسطه‌گری نمی‌کنند، بلکه واقعاً بهینه‌سازی می‌کنند: کاهش اتلاف، افزایش اثربخشی، ساده‌سازی فرایندها، و ارائه تجربه بهتر به مردم.

حتی از این هم جلوتر: اگر کسب‌وکارهای فناوری بتوانند تقاضا را درست جمع کنند، رضایت مصرف‌کننده را بالا ببرند و مقیاس پذیر شوند، ممکن است بتوانند از محدودیت‌های اقتصاد جمع صفر هم عبور کنند و وارد بازارهای منطقه‌ای شوند؛ مثلاً کشورهای حوزه شورای همکاری خلیج فارس. مسیری آسان نیست، اما نمونه‌هایی داریم که حرکت را شروع کرده‌اند. من فکر می‌کنم ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ از این جهت «دوره‌ای استثنایی» است: ایده‌های فناورانه می‌توانند در کوتاه‌مدت اثرشان را نشان دهند، چون اتلاف‌ها زیاد است و هر بهبود کوچکی، اثر بزرگ می‌گذارد.

اثر توسعه در فضای مالی بر بخش واقعی چیست؟ آیا تب‌هایی مثل طلا، رمزارز و بورس توهم رشد می‌سازد یا می‌تواند به تولید واقعی کمک کند؟

فاطمی: من اینجا دوباره روی تفاوت «حفاظت از ارزش دارایی» با «افزایش تولید واقعی» تأکید می‌کنم. در شرایط تورمی و بی‌ثبات، طبیعی است مردم دنبال پناهگاه باشند. طلا، نقره یا رمزارز برای بسیاری از خانوارها نقش سپر پیدا می‌کند. این یعنی صنعت مالی دارد به مردم کمک می‌کند ریسک را مدیریت کنند. اما این لزوماً به معنای افزایش تولید گندم یا رشد کیفیت و کمیت تولید صنعتی نیست. درست است که بعضی بازارها مثل رمزارز یا طلا یک اتصال بیرونی دارند و از این جهت همیشه هم



می شود. از ۱۰ فناوری یکی موفق می شود. رگولاتور باید اجازه بدهد تجربه شود و بعد برای ریسک های واقعی تصمیم بگیرد.

دو پیام اصلی من به سیاست گذار در این حوزه: خروج از تصدی و تعارض منافع و ایجاد فضای امن تمرین با حداقل رگولیشن. همزمان باید مراقب انحصار بازیگران بزرگ هم بود: رقابت را کنترل کند تا انحصار شکل نگیرد و بازیگران کوچک فرصت رشد پیدا کنند.

فاطمی اردکانی: من اینجا روی «چرا سندباکس ما جواب نداد» تأکید می کنم: چون همان آدم ها و همان ذهنیت ها را از پشت میز آوردیم داخل سندباکس. پرسش من این بود: آیا سندباکس باید توسط همان واحد سنتی مجوزدهی اداره شود؟ یا باید یک جزیره مستقل باشد که امکان تجربه بدهد و فقط نظارت حداقلی برای جلوگیری از تهدید داشته باشد؟

در عمل برعکس شد: سندباکس به نهادهای سنتی سپرده شد و نتیجه اش این شد که جوانان و نوآورها احساس کردند چیزی تغییر نکرده، فقط مسیر اداری متمرکزتر شده است. مسئله مهم تر، دوگانگی نسل هاست: تصمیم گیران بالای ۶۰ سال، سخت می پذیرند که نسل جوان وارد نقطه واقعی تصمیم شود. کارگروه و کمیسیون زیاد ساخته ایم اما کمتر به نقطه تصمیم سازی وصل شده اند. اگر این شکاف پر نشود، خطر از دست رفتن استعدادها بالا می رود. با این حال نشانه هایی هم هست: حضور نیروهای

«جمع صفر» نیستند. اما اگر این جریان به سمت سرمایه گذاری مولد وصل نشود، نتیجه اش بیشتر جابه جایی دارایی است تا رشد واقعی. برای وصل کردن این دو، ما به یک بازار اعتبار توسعه یافته و به ثبات کلان نیاز داریم؛ تا سرمایه گذاری شکل بگیرد و منابع به سمت پروژه های مولد برود، نه فقط سمت حفظ ارزش.

نیلی: از زاویه دولایه ای من، این تبها عمدتاً محصول همان «بخش اسمی» هستند. مردم با اسمی زندگی می کنند: قیمت ها بالا می رود، سرعت تراکنش ها بالا می رود، سیاست گذار هم عمدتاً در اسمی دستکاری می کند و آربیتراژ می سازد. طبیعی است که در چنین فضایی، دارایی هایی که ظاهر «حفاظت» دارند جذاب می شوند.

اما اگر بخواهیم اثر واقعی بگیریم، صنعت مالی باید از دل همین شتاب اسمی، چیزی بیرون بکشد که به کاهش ناکارایی منجر شود: اعتبارسنجی بهتر، تخصیص بهتر، کاهش کژگزینی و تصمیم گیری حرفه ای تر. اگر این پیوند برقرار نشود، بازارهای دارایی بیشتر مثل «مخدر» عمل می کنند: آرام بخش کوتاه مدت، بدون درمان ریشه.

فاطمی اردکانی: من اضافه می کنم که نقطه اتصال مالی به واقعی، در شرایط ما «بهروری» است. اگر ابزارهای مالی فقط تبدیل دارایی باشد، همان بازی در زمین کوچک است. اما اگر اعتباردهی هوشمند، کاهش هزینه مبادله، کاهش تقلب و اتلاف و تصمیم گیری داده محور را جلو ببرد، همین صنعت مالی می تواند کمک کند منابع به جای مصرف ناکارا، به سمت مصرف مؤثرتر و تولید بهتر برود. در ایران چون ناکارایی زیاد است، هر ابزار درست می تواند اثر بزرگ بگذارد.

آیا فناوری و هوش مصنوعی یک فرصت واقعی است یا یک هاب؟ مسیر راهبردی چیست؟

نیلی: به نظر من بحث به نقطه مهمی رسیده. من معتقدم جهان از حوالی ۱۹۹۷ وارد مرحله ای شد که اسمش را می شود «ماده زدایی» گذاشت: جهان فهمید منابعی مثل فولاد، آهن، چوب و... محدودند. جنگل زدایی از احیا جلو زد، مواد خام کمیاب تر شد و دنیا وارد عصر کمیابی کالاهای پایه شد. واکنش به این وضعیت این بود که یک بُعد تازه تعریف شد: دنیای بیت و بایت در کنار دنیای سنتی اتم و مولکول.

در این فضا داده ظرفیتی دارد که الزاماً تابع قانون پایستگی انرژی و بازی جمع صفر نیست. انسان فقط مصرف کننده ماده نیست؛ مصرف کننده «تجربه» هم هست. تجربه ترکیبی از مصرف و روایت است. داده و پلتفرم ها امکان خلق و اشتراک تجربه را در مقیاس بی سابقه دادند. خبر خوب این است که ایران در این حوزه عقب ماندگی تاریخی ندارد؛ ما از همان دهه ۹۰ میلادی وارد زیست دیجیتال شده ایم.

در اقتصاد امروز ایران که رشد مولکولی محدود شده، فناوری ارزان ترین و در دسترس ترین ابزار است. ما داده های عظیمی داریم: از داده های شبکه پرداخت تا الگوهای مصرف. اینها می توانند ماده خام خلق ارزش باشد. اینجا فین تک ها زمین بازی دارند. البته فین تک بدون بانک محدود می شود و مسئله آندررایتینگ همچنان به نقش بانک نیاز دارد؛ اما بانک ها به دلیل محدودیت های تنظیم گری و محافظه کاری میزبان خوبی برای نوآوری نیستند. پس فین تک ها باید فناوری را جذب کنند؛ چه هوش مصنوعی مولد، چه هوش مصنوعی عامل محور.

آیا هاب هست؟ بله، در هر موج فناوری هاب هست. اما در ایران هزینه تصمیم اشتباه و هزینه تعلل خیلی بالا رفته. ابزارهای هوشمند می توانند بخشی از خطاهای ناشی از سوگیری، فراموشی و نبود مستندسازی را جبران کنند و یک فرصت دیگر هم هست: کشورهای GCC سرمایه دارند اما نیروی متخصص کم دارند؛ جوانان ما توان دارند. اگر بستر تعامل و تنظیم گری هوشمند فراهم شود، می شود یک بازی برد-برد ساخت.

فاطمی: من می خواهم یک پیش شرط بگذارم: قبل از اینکه وارد طراحی رگولاتوری فناوری شویم، باید به ثبات کلان برسیم. حرف از رشد و سرمایه گذاری در کشتی متلاطم سخت است. در یک سال گذشته جنگ و ناآرامی داشتیم؛ اگر سیاست گذار بتواند برای سال آینده برنامه ای داشته باشد که این ریسک ها کم شود، بزرگ ترین خدمت به توسعه کسب و کار همین است.

بعد برسیم به سندباکس: سندباکس یعنی فضای تمرین، نه فضای ذره بین. باید روشن شود کدام مقررات فعلاً کنار گذاشته می شود و کدام ریسک ها کنترل می شود. متأسفانه ما گاهی سندباکس را تبدیل کرده ایم به تجمع همه نگرانی های ریسک در یک نقطه، طوری که نوآوری از همان ابتدا زیر بار سنگین کنترل می ماند. تکنولوژی همیشه جلوتر از رگولاتور است. اگر رگولاتور بخواهد ریسک را صفر کند، نوآوری کشته

مصرف تراکتس



۱۱۴

ASARETAARAHONESH.IR

ماهنامه اختصاصی مدیران فناوری های مالی ایران

شرطش چیست؟ رگولاتوری صبور، بلندمدت نگر و ریسک پذیر، با امکان آزمون و خطا؛ چیزی شبیه سندباکس واقعی. اگر بتوانیم بازیگران سنتی و نوآور را کنار هم بیاوریم و از فرصت منطقه ای استفاده کنیم، در ۱۴۰۵ شاید معجزه نشود، اما روزنه امید باز می شود.



جوان تر (حدود ۴۰ سال) در تیم‌های راهبری و اجرایی در برخی وزارتخانه‌ها. اگر این روند جدی شود و نسل قدیمی‌تر بپذیرد باید سرعت تصمیم‌ها با توان نسل جدید هماهنگ شود، احتمال موفقیت بیشتر می‌شود.

در پیوند نسل جوان و نظام تصمیم‌گیری، چگونه نوآوری بدون تنش اجتماعی جلو می‌رود؟

نیلی: ما در نیمه خرداد ۱۴۰۴ با هزینه سنگین تجربه کردیم که واکنش‌های خیابانی چه پیامدهای اجتماعی و انسانی سنگینی دارد. فشار اجتماعی نفس‌گیر است: نه می‌شود بغض در گلو را فریاد زد چون ممکن است دشمنان طمع کرده در این سرزمین از آن سوءاستفاده کنند؛ اما نمی‌توان این بغض سنگین را فرو خورد. جوانی که نه شغل دارد، نه افق روشن، نه امکان ازدواج و صاحب‌خانه شدن، و نه توان راه‌اندازی کسب‌وکار، در معرض اغواست؛ هر خبر و هر رویایی می‌تواند روی او اثر بگذارد. این ظرفیت تخریب بالایی دارد.

اما مسئله فقط سن نیست. مسئله «پارادایم تصمیم‌گیری» است: نظامی که در منطق انقلاب صنعتی شکل گرفته و امنیت را با بالاترین هزینه می‌خرد و ناخودآگاه مانع نوآوری می‌شود. اگر رگولاتور ریسک را صفر کند، نوآوری کشته می‌شود. باید ریسک قابل مدیریت باشد، نه صفر. راه‌نگه داشتن جوانان در کشور، ایجاد فرصت خلق

ارزش در استارت‌آپ‌ها و فین‌تک‌هاست. صنعت مالی می‌تواند میدان این بازی باشد: در بازار سرمایه، بورس نقش پشتیبانی و فین‌تک‌ها نقش جلو؛ در بازار پول، بانک‌ها پشتیبان و فین‌تک‌ها پیشران؛ نمونه‌اش نئوبانک‌ها. مشکل این است که بانک مرکزی هنوز کامل نپذیرفته نئوبانک می‌تواند موجودیت مستقل داشته باشد، نه فقط شعبه دیجیتال یک بانک. ما باید خط قرمزهای غیرضروری را کنار بگذاریم و رواداری رگولاتور را بالا ببریم. اقتصاد باید امکان شکست و بازیابی بدهد. شکست بنگاه‌های ناکارآمد جا برای استارت‌آپ‌های نوآور باز می‌کند. برای ۱۴۰۵، این مسیر اگر باز شود، هم از تکرار تجربه‌های تلخ جلوگیری می‌کند، هم انرژی جوانان به سمت ارزش‌آفرینی می‌رود.

فاطمی: من دوباره تأکید می‌کنم: اگر ثبات و پیش‌بینی‌پذیری بالا برود، زمینه گفت‌وگو و مشارکت هم بهتر می‌شود. در فضای ناپایدار، همه تصمیم‌ها کوتاه‌مدت و تدافعی می‌شود و شکاف‌ها بزرگ‌تر. پس سیاست‌گذار اگر دنبال کاهش تنش و افزایش نوآوری است، باید از سطح کلان شروع کند: کاهش ریسک‌های سیستماتیک و ایجاد امکان برنامه‌ریزی. بعد، سندباکس واقعی و فضای تمرین هم معنا پیدا می‌کند.

فاطمی اردکانی: اگر جوانان در نقطه تصمیم‌سازی جا نداشته باشند، دو پیامد داریم: یا مهاجرت، یا تبدیل شدن فضا به وعده‌ها و شعارهای سطحی. چون جوان می‌بیند ایده قابل اجراست اما سازوکار اجرا نیست، ما باید مشارکت واقعی بسازیم، نه مشارکت صوری. کمیسیون‌هایی که اختیار ندارند، جوان را قانع نمی‌کند. باید قدرت تصمیم و اجرا به نسل جدید تزریق شود.

برای جمع‌بندی و چشم‌انداز ۱۴۰۵، سه پیام کلیدی شما به سیاست‌گذار و توصیه به فعالان اقتصادی چیست؟ ۱۴۰۴ را با یک عنوان خلاصه کنید.

فاطمی: از منظر کسب‌وکار، اولین توصیه من برنامه تداوم کسب‌وکار (BCP) است: شرکت‌ها باید سناریوهای محتمل را ببینند، اقتصاد، سیاست‌گذار، رقبا، و آماده شوک باشند. توصیه دوم این است که در فضای سخت، از بنگاه‌های ناکارآمد فاصله بگیرند چون اولین حذف‌شونده‌ها معمولاً همان‌ها هستند.

برای سیاست‌گذار هم خیلی خلاصه بخواهم بگویم این سه پیام کلیدی بنده است: اولی ثبات و پیش‌بینی‌پذیری؛ بدون آن رشد و سرمایه‌گذاری سخت است. دومی تبدیل هزینه‌ها به فرصت اصلاح؛ مثلاً وقتی تورم نقطه‌به‌نقطه خوراکی‌ها به ۷۲ درصد می‌رسد، این فقط آمار نیست، یک زخم اجتماعی است و باید از دلش اصلاح سیاستی در انرژی، ارز و مداخلات بازار بیرون بیاید. سومی هم بازسازی سرمایه اجتماعی؛ سرمایه اجتماعی پایین است و بدون اعتماد، اجرای سیاست‌ها پرهزینه‌تر می‌شود. عنوان ۱۴۰۴ برای من سالی بسیار تلخ بود؛ سال جنگ، تحریم و فشار. امیدوارم ۱۴۰۵ شیرین‌تر باشد.

نیلی: من هم در انتها ترجیح می‌دهم دو اصل را برجسته کنم: اول، هیچ اقتصادی زیر سایه جنگ رشد نمی‌کند. مهم‌ترین وظیفه حکمرانی این است که سایه جنگ را از سر اقتصاد بردارد. دوم، حکمران باید بتوان شنیدن اعتراض و آشتی با مردم را در خود ایجاد کند. اعتراض همیشه هست؛ سیاست‌گذار باید ظرفیت شنیدن و پاسخ‌گویی داشته باشد. مثل پدری که فرزندش را با همراهی هدایت می‌کند؛ اگر هدایت نباشد، آسیب بیشتر می‌شود.

در کنار اینها، تجربه‌های بحران نشان می‌دهد مردم کجا می‌ایستند و کجا معترض می‌شوند؛ اینها را نباید با هم اشتباه گرفت. اگر این دو اصل رعایت شود، هم برنامه‌های تداوم کسب‌وکار بهتر جواب می‌دهد و هم فرصت‌های کشور قابل استفاده‌تر می‌شود. ایران هنوز فرصت‌های زیادی دارد؛ اگر مراقبت شود، می‌توان به ۱۴۰۵ امیدوار بود.

فاطمی اردکانی: من ۱۴۰۵ را «سال عبور از خط قرمزهای فرضی» می‌نامم. در سال‌های گذشته، گاهی اصلاحات به عنوان تهدید دیده شد و اجازه ریسک داده نشد. اما توسعه بدون ریسک ممکن نیست. نمونه‌اش محدودیت در نئوبانک‌ها و فرصت‌های از دست‌رفته در توکنایزیشن و... که نهایتاً راه توسعه را برای جوانان تنگ کرده است. سه پیام من به سیاست‌گذار هم این موارد هستند: اول، شناسایی و حذف خط قرمزهای غیرواقعی در عمل، نه فقط در بیانیه. دوم، تفکیک حفظ امنیت از ترس دائمی از نوآوری؛ هر اصلاحی تهدید نیست. و سوم هم ایجاد مسیر واقعی برای حضور جوانان در تصمیم‌سازی و اجرا.

اگر خط قرمز واقعی را درست تعریف کنیم، یعنی جلوگیری از تکرار تجربه‌های تلخ اجتماعی، آن وقت می‌شود با همراهی مردم، مسیر اصلاح را جلو برد